

جلسه ۳۷ تفسیر سوره مبارکه نور

بسم الله الرحمن الرحيم

آیه نور، نمونه ای از غرر آیات

سوره مبارکه نور را بیاورید. آیات در حقیقت همان آیه نور که میشود صفحه ۳۵۴ آیه ۳۵-۳۶

«بسم الله الرحمن الرحيم. اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَتَضَرَّبُ اللَّهُ الْأَمْثَلُ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ* فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»

یکی از غرر آیات قطعاً آیه نور است. در سوره مبارکه نور رساله‌ها، مقالات، کتب در مورد این آیه نوشته شده است. هر آیه ای که جزو آیات توحیدی باشد به بیان توحید باشد، این جزو قواعد محسوب میشود. چون که قاعده اصلی دین ما هر چیزی است که به توحید برگردد. اگر نشود به توحید کسی برگردد یا برگرداند، این جزو معارف ما نیست اصلاً.

برای همین است که خیلی اصرار قرآن مثلاً براین است که این چیزها را توضیح بدهد با دقت، اینکه این زاده نشده، نزاییده، چه نشده آنطوری نشده است، ملائکه رابطه‌شان با خدا چه جور است. این چیزی که قهراً برای ما خیلی دغدغه شاید محسوب نشود مثلاً. یعنی دغدغه نداشته باشیم که رابطه ملائکه مثلاً با انسان کامل چه جور است، رابطه انسان کامل با حضرت حق چه جور است و همه اینها. قاعده هرچه در توحید برود میشود جز قواعد و میشود جز غرر آیات.

این آیه، به خصوص، مشخص است که نکته‌ای در آن وجود دارد. می‌شود خیلی سبک از آیه گذشت، ولی واقعاً آیه سنگینی است. اجازه بدهید که بگویم، چند جلسه، خود این آیه را کالبدشکافی کنیم به عنوان مثال‌های فوق العاده قرآن. ما مثال‌های زیادی در قرآن داریم. سطوح بحث آیات، خود آیات، سطوحشان باهم فرق دارد. برای همین، داریم «وَأَتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ»؛ تبعیت از احسن بکنید. چون که در خود آیات، حسنه و احسن دارد؛ یعنی آیات هم برای خودش مثل انبیاء که تفضل دارند، «فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» و «تِلْكَ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» طبیعتاً همه این‌ها باهم تفاوت دارند و ترتیب دارند. در آیات هم همین‌طور است. مثلاً سید آیات، مثلاً گنده گنده آیات مثلاً آیت الکرسی معرفی شده است به عنوان گنده آیات که تکرارش شبیه حرص هم می‌ماند.

حالا این را از این جهت می‌گویم که ما ممکن است حتی جمع‌بندی‌هایی که ائمه می‌کنند، جمع‌بندی در سطوح مختلف است؛ یعنی حرف‌هایی که می‌زنند، عرض کردم آن روایت عمران ساوی که دفعه پیش عرض کردم که به آن مثلاً مطلب بالایی می‌گویند. این مطلب، مطلب عمومی نیست؛ یعنی قرار نیست همه عمومی‌ها این را بدانند مثلاً. آن در احتجاج با عمران ساوی است که حضرت می‌گویند. کما اینکه عرض کردیم در روایت ذریح می‌گویند که خب من به ذریح محاربی گفتم، به تو نگفتم که مثلاً الان شاکی شدی که این مثلاً... مثلاً چه جوری؟ «و من یحتمل مثل ما یحتمل ذریح؟» کیست که مثل ذریح به فهم این مطالب را؟

واقعش هم در محضر ائمه، یک موقعی دارید یک چیزی می‌گویید که خب چیزهای خوبی است. مثلاً می‌گویید «بِكُمْ يُزَلُّ الْعَيْثُ وَ بِكُمْ يُفْسِدُ السَّمَاءُ» فلان و این‌ها. ولی یک موقع هست که به چیزی می‌خواهید. بالاخره ما رفتیم دامن امام رضا را بگیریم که «مُحْتَجَبٌ بِذِمَّتِكُمْ» که «مُحْتَمِلٌ لِّعِلْمِكُمْ» دامن شما را گرفتیم که از آن‌ها بدهید. وگرنه مشهد رفتن با دو مثقال زعفران و فلان و این‌ها که (انجام میشود).

یا مثلاً راجع به امام، همین جوری امام چه قدر باحال است، مثلاً در این حد خب. حالا اگر صفای باطنی باشد، این‌ها سر جایش ضریب می‌خورد، ولی اینی که معرفه‌الامام داشته باشد، معرفت حجت باشد، خب این همه آیه و روایت برای معرفت الحجة خب یک دلیلی دارد دیگر که شما بدانید که گفتند کلام ما را کسی حمل نمی‌کند: «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُّشْتَصَعِبٌ» این حدیث ما حدیث ما صعب المستصعب است؛ یعنی خیلی مشکل است. «لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ إِمْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبُهُ لِاتَّقْوَى». یا نبی مرسل می‌تواند این‌ها را بفهمد، یا ملک مقرب می‌تواند بفهمد، برخی از احادیث این جوری است. یا عبدی که «إِمْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبُهُ لِاتَّقْوَى». یک قلب ممتحن داشته باشد. لذا این توقی هست که ما از اهل بیت بخواهیم که آقا ما آمدیم دامن شما را گرفتیم. دو مثقال زعفران ما را راهی نکنید برگردانید. «مُحْتَمِلٌ لِّعِلْمِكُمْ» ما می‌خواهیم علمتان را به ما بدهید.

آیات و روایات احسن و حسن

اینکه عرض می‌کنم حسن و احسن دارد، حتی در بحث روایات هم جمع‌بندی‌ها حسن و احسن دارد. مثلاً فرض بفرمایید که به عنوان مثال عرض می‌کنم، حالا دیگر آیاتش را نمی‌آورم چون بحث الان این نیست. مثلاً شما بفرمایید که ما هم آیه داریم که «تَوَفَّقَهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ» کیا در حقیقت می‌میرانند شما را؟ ملائکه می‌میرانند. «وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّقَهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا

يُفَرِّطُونَ» خب رسل می‌میراند. «قُلْ يَتَوَفَّنَكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» ملک‌الموت؛ یعنی حضرت عزرائیل شما را می‌میراند. این مورد سؤال شده، حتی از خود اهل‌بیت که خب بالاخره ملک‌الموت یا ملائکه می‌میرانند؟ ملائکه تحت امر ایشان؟

مثالی که ائمه زدند، مثال دقیقی نیست اینجا در پاسخ. ولی مطابق با سطح فهم است. گفتند که ملک‌الموت مثل یک امیرلشکری که لشکر را می‌فرستد. خوب، یعنی رابطه امیرلشکری با لشکر، لشکر می‌فرستد به لشکر ملائکه. این‌ها ملائکه «تَوَفَّنَهُ رُسُلُنَا» هستند دیگر. این‌ها این کار را انجام بدهند. آن وقت این استناد و استناد هم پیدا می‌کند به کی؟ به خود ملک‌الموت؛ یعنی به حضرت عزرائیل. خوب این حرف، حرف دقیق یا ادقی نیست. این حرفی است که مطابق فهم و فهم طرف مقابل است.

یک جا دیگر همین را جمع‌بندی کرده است، رابطه نفس با قوای نفس است. این‌جوری جمع‌بندی‌اش کردند که نفس کاری را که انجام می‌دهد، به‌وسیله قوا انجام می‌دهد. این مثال خیلی ادقی است از آن مثال قبلی. مثل اینکه شما می‌بینید با صبره می‌بینید. شما می‌شنوید، شما می‌شنوید، با سامعه می‌شنوید؛ یعنی با قوه، نه با گوش. با قوه سامعه‌تان می‌شنوید، نه با گوش‌تان. منظور گوش نیست. قوه سامعه است، چون که یه نفر ممکن است گوشش درست باشد، قوه سامعه‌اش خراب شده باشد. یعنی با نفس و قوای نفس. این جمع‌بندی، جمع‌بندی ادقی است. حالا در بحث خدا و نور الهی و نورالله و این‌ها هم در این ارتباط ما مثال‌های مختلف داریم؛ یعنی جورهای مختلف داریم که دقیق و ادق است. این بحث «الله نور السماوات و الارض» ادق است در این بحث.

بیاورید این چیز را نگاه بکنید. صفحه چهارصد و سی و شش سوره مبارکه فاطر، آیه معروف سوره. آیه پانزده را نگاه کنید. آیه معروفی است، بسم الله الرحمن الرحيم. شما بسم الله بگویید. «يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغني الحميد»؛ ای همه مردم! شما فقیرید نسبت به خدا و خدا غنی مطلق است خب. اگر ما باشیم و همین آیه، معنیش این می‌شود که خدا غنی است، مثل یک پولداری می‌ماند که شما هم فقیریم دیگر الان. ولی یک ذاتی دارید که فقیر مثل فقرا است. فقرا یک کسی‌اند که اصطلاحاً می‌گویند «ذات ثبوت له الفقر» این ذاتی است که فقیر است الان. یعنی فقر دارد، ندارد به‌عبارتی. این حرف، حرف خوبی هست که تحت عنوان امکان فقری و فلان و این‌ها در فلسفه افتاده است به واسطه همین آیه.

ولی حرف ادقی نیست این حرف که شما در حقیقت یه چیزی هستید که فقیر هستید، یعنی ندارید، ستون فقراتان شکسته است، یک ذاتی هستید که فقری در قبال خدا، شما در قبال خدا فقیرید. خب این که می‌گویند حرفی هست که حرف ادقی هست، ولی حرف دقیقی نیست. حرف ادقش در عبارت‌های دیگری از بحث است که حالا می‌فهمید چرا می‌گویم صدق نیست این حرف. نمی‌گویم نادرست است. این همان فرق حسن و احسن است؛ یعنی فرق خوب و خوب‌تر است. این هم برای کسی که می‌خواهد نماز بخواند، یک رابطه با خدا بگیرد، این است که من بی همه چیز جلوی همه چیز ایستادم دارم نماز می‌خوانم و بقیه هم بی همه چیز؛ یعنی نه اینکه حالا من بی همه چیز، بقیه همه چیز، نه، همه کلنا ملاقلی در مقابل حضرت حق ایستادیم، از آن هم می‌خواهیم. بقیه چیزی دستشان نیست.

در بحث نور، یک بحث دیگر است. این بحث خیلی دقیق‌تر است در این بحث. من اول یک ۵ دقیقه‌ای از بیرون بگویم، بعد برویم یکسری آیه بخوانیم.

تعریف «شأن»

ببینید در بحث نور، یک موقعی هست شما چنانچه نور را بردارید از صحنه، گاهی اوقات اشیاء هستند ولی شما نمی‌بینید. این‌جوری است. مثلاً مثل اینکه اینجا الان برق برود. برق برود، همه ما هستیم، در و دیوار هست، همه چی هست و ما نمی‌بینیم، ولی هست. گاهی اوقات با دو تا مثالی که قرآن زده این‌جوری است که اگر نور نباشد، اصلاً چیزی نیست که شما بخواهید ببینید یا نبینید خب. اصلاً بحث این نیست که هست، فقط شما نمی‌بینید. اصلاً نیست که ببینید. خوب دقت کنید. مثال یکی‌اش همین بحث وجه‌الله است که ما در عنوان‌های روایی به‌عنوان صورت مرآتیه ازش داریم؛ یعنی خود عکس شخص در آینه. اگر ببینید در حقیقت نور قطع بشود، نور قطع بشود، این‌جوری نیست که شما تصویر در آینه دارید، فقط نمی‌بینید، تاریک است نمی‌بینید. نه، اساساً تصویر در آینه نیست دیگر. اصلاً چیزی به نام تصویر در آینه وجود ندارد که شما بخواهید ببینید یا نبینید. تفاوتش مشخص است دیگر؛ یعنی یه جور این طرف اصلاً چیزی نیست جز همین خود شما که باید در نور، نورتان بتابد تا این تصویر ایجاد بشود. و این تصویر هم چیزی نیست که الان به شما وابسته است، مثل یه فقری که به یه مولایی وابسته است، این‌جوری نیست. شبیه آن فقری نیست که در مثال قبل گفتیم که یک آدم فقیر بی همه چیزی ایستاده دارد گدایی می‌کند دم درگاه خدا، این‌جوری نیست. اصلاً آن چیزی نیست. دقت می‌کنید؟ هیچی نیست جز خود شما. به‌عبارتی اصلاً نیست. خب به‌عبارت دقیق‌تر وجود ندارد. شبیه آن فقری که وجود دارد ولی وجودش وابسته است. بالاخره شما کم‌کمش بکنید، وجود ندارد. اصلاً نیست. خب این نیست به معنای هیچ و پوچ نیست. برای همین در فلسفه و عرفان و این‌ها افتاده است این بحث از قرآن هم گرفته شده. این بحث افتاده تحت عنوان «شأن» ازش یاد می‌کنند.

می‌گویند نه می‌توانیم بگویم وجود دارد، چون که وجود ندارد، مثل فقری نیست که چراغ خاموش باشد، فقیر هست، فقط من دستم بهش نمی‌رسد یا او مرا نمی‌بیند. نه، این وقتی چراغ را خاموش کنید، اصلاً نیست. این نور شما نتابد، نیست. برای همین است در لبه بین وجود و عدم این است به عبارتی. آنجا اسمش را می‌گذارند شأن. از قرآن هم این را استفاده کردند. این معنا که «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»؛ او در شأن است؛ یعنی شئونات خودش را دارد بروز می‌دهد به عبارتی. یک مثال دیگرش که قرآن می‌گوید، حالا می‌بینیم، مثال سایه است. سایه هم این‌جوری است که اگر نور باشد، سایه هست. اگر نور نباشد، این‌جوری نیست که سایه هست، شما نمی‌بینید سایه را، آن شاخصه را که اگر باشد. اصلاً چیزی به نام سایه نیست کلاً. این تحت عنوان ظل و سایه افتاده است باز دوباره به نام وجود ظلی ازش یاد می‌کنند. باز وجود ظلی را که می‌شکافند، می‌شود شأن ظلی.

ولی چه تأثیری دارد این بحث‌ها؟ ببینید هرچه قدر رقیق‌تر و دقیق‌تر توحید فهمیده بشود، اصلاً روابط وجودی فرق می‌کند. شما با حضرت حق رابطه‌تان فرق می‌کند. یک موقع هست شما به چیزی هستید، گدایی چیزی ندارید. یک موقع اصلاً چیزی نیستید. نه تنها شما چیزی نیستید، دیگران هم چیزی نیستند. شما فرض بفرمایید که از یک نفر، یک تصویر در آینه، شما می‌خواهید تشکر کنید. چه‌جوری تشکر می‌کنید؟ اگر تصویر خودنمایی می‌کند، برو بین اصلاً کی هستی. اگر خدا را دارید می‌بینید اینجا در تصویر تشکر می‌کنید. تشکر شما، تشکر خدا است. یعنی اگر تصویر خدا در آینه افتاده باشد، شما دارید تشکر می‌کنید. دارید رسماً اگر حواستان جمع باشد و کلاچ ترمز درست گرفته باشید، دقیقاً می‌دانید از کی دارید تشکر می‌کنید؟ ممکن است خیلی هم تشکر کنید، ولی از آن تشکر نکنید. دقیقاً دارید از خدا تشکر می‌کنید و از هیچ‌کس دیگر تشکر کنید. این است که «وله الحمد»، کلاً حمد برای خداست. حمد برای خداست.

دست خدا در آستین خلق

یک موقع است شما دارید در مقام انشاء می‌بینید این را؛ یعنی اینکه بیاپید برای خدا فقط حمد می‌کنیم. یک موقع نه، اصلاً حمد برای خداست. وقتی از او تشکر می‌کنید از خدا تشکر می‌کنید. دیگران قدر حتی نمی‌ترسید از آدم‌ها. ببینید این بحث در ابعاد فردی تا بین‌المللی در قرآن ترسیم شده است. حالا یکی دو تا (می‌خوانم). می‌خواهم بگویم ثمرات توحید و نگاه‌های دقیق به توحید اصلاً حال آدم را عوض می‌کند. شما اصلاً کسی را صاحب اثر نمی‌دانید که بخواهید مثلاً بترسید یا فکر کنید الان از من کم می‌گذارد یا به من یا زیر آب می‌زند یا چه‌کار می‌کند؟ اصلاً تو کی هستی اصلاً؟ اصلاً تو در مرز عدمی. تو دقیقاً همان خدایی هستی که من دارم نگاه می‌کنم. این‌جوری نیست که مثلاً خدا یک کارایی می‌کند، این مقاومت می‌کند، یک کارهایی نمی‌کند مثلاً. نه. دقیقاً آن خداست که دارد یک کاری می‌کند.

این را یک خورده مزمه ذهنی بکنید که ببینید عناصری مثل توکل، مثل مثلاً فرض بفرمایید که اخلاص، تمام این عناصر را می‌آورد. اصلاً برای تو کار نمی‌کند. اصلاً تو کی هستی؟ به قول یکی از استادانمان می‌گفت ما در بیابان یک نفری را سوار کردیم، به پیرمردی را سوار کردیم. بیابان برهوت. به پیرمرد، اگر ما نبودیم، چه کار می‌کردی؟ گفت: به خری دیگر. بعد این خیلی به من می‌گفت: خیلی موحد بود. فقط بی‌ادب بود ولی موحد بود واقعاً. نه واقعاً. بعضی وقت‌ها می‌گفت: اگر من نبودم، تو چه کار می‌کردی؟ بابا اصلاً تو کی هستی که داری فکر می‌کنی اگر نبودی... این سلطان محمود، شنیدید داستانش را؟ کار خوب است که خدا درست کند، سلطان محمود خری کیست؟ این داستان، داستان معروفی دارد. بابا ما کی هستی که داری این قدر گندگی می‌کنی؟ من در تصویر خدای در آینه بیش از این هم نیستم.

اگر هم من دارم تشکر می‌کنم، واقعاً دارم تشکر از خدا می‌کنم. حالا ممکن است آدم نگوید ها این چیزها را. من یادم است اوایل ازدواج، خیلی هم جوگیر بودم نسبت به این بحث‌ها، یک کادویی یک نفری به ما داد. من خواستم تشکر کنم بهش، گفتم: من از از خدا که دستی که از آستین مثل شما درآمده، من از خدا تشکر می‌کنم. این هی مانده بود که من دارم از کی تشکر می‌کنم. خواستم بگویم از شما تشکر نمی‌کنم؛ یعنی از خدا تشکر می‌کنم. ولی حالا لزومی ندارد آدم این قدر صریحاً بگوید دست و آستین و شما که تصویر خدا هستید در آینه و یا وجود ظلی و سایه هستید. ولی واقعاً می‌دانید دارید چه کار می‌کنید. حتی در فرض آن فقر، معنی دقیقش نه ادقش، آدم‌ها در حد دلپوری هستند. بیش از این نیستند. این پول خدا را گرفته است تحویل شما را بدهد. مثلاً شما از دلپوری‌ها تشکر می‌کنید یا نه؟ مثلاً پیتزا آورده است. بله دیگر، ولی چه قدر تشکر می‌کنی؟ یا حتی تشکر می‌کنی؟ این‌جوری نمی‌کنی. وای اگر شما نبودید، من گرسنه می‌ماندم. تو چه قدر فلان. نه بابا دیگر، دلپوری بوده است دیگر بیشتر از این که نبوده است که. خب این تازه در آن نگاه دقیقش، در نگاه ادقش که اصلاً دلپوری هم نیست. اصلاً هیچی نیست طرف مقابل.

و این نکته، نکته توحیدی‌ای است که در این «الله نور السموات و الارض» می‌خواهد به این حد از بحث بپردازد. که هی دارد بالا و پایین می‌کند، مثل نورش این‌جوری، این‌جوری، این‌جوری است، که بعدش این نورها باید برود در بیوت، از بیوت خارج بشود که بشود آن رجال؛ یعنی باید برود در بیت، از بیت بیاید بیرون خب. حالا عرض بکنم یک مفاهیم تودرتویی است و جزو غرر آیات هستند این سه تا آیه پشت سر همدیگر. یعنی بخوایم بمانیم، نخواهیم هم فیگور بگیریم، بخوایم بمانیم هم در قرآن حداقل هفت هشت جلسه هست و این‌ها. حالا نمی‌دانم چه قدر حوصله شما دارید یا حوصله من دارم.

صفحه دویست و هفتاد و یک، صفحه دویست و بیست و هشت را بیاورید. می‌خواهم بگویم اثر این بحث‌های توحیدی (چگونه است) صفحه دویست و بیست و هشت را بیاورید سوره هود. از آیه پنجاه و سه به بعدش نگاه کنید. ببینید درگیری‌ای که حضرت هود پیدا می‌کند، اصلاً چه مدلی است؟ چون توحید را باور کرده است، اصلاً نظرش چه مدلی ابراز می‌شود؟ «قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ»؛ گفتند: ای هود! بین‌های نیاوردی و ما هم الهه‌هایمان را ول نمی‌کنیم با این حرفی که تو زدی. به تو ایمان نداریم. «إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ» اصلاً حرف ما فقط این است: تو دیوانه شده‌ای؛ یعنی بعضی آلهه‌ها تو را به سوء گرفتند تو این‌جوری شدی. «قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» من شهادت می‌دهم به خدا و شما هم شهادت بدهید که من از شما بی‌زارم خب. «مِنْ دُونِهِ» یعنی غیر خدا باشد، من بی‌زارم. «فَكَيْدُونِي جَمِيعًا» آقا هرچی کید داری، چیزی داری بردار بیاور. «ثُمَّ لَا تُنْظَرُونَ»؛ به من هم مهلت نده. بابا به من مهلت ندهید. هرچی بلدی بردار بیاور؛ «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ» تو این‌جوری بیا، من هم توکل می‌کنم. «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا» جنبه‌های نیست که این موی جلوی پیشانی‌اش دست خدا نباشد. خداست که دارد او را این‌ور و آن‌ور می‌کشاند.

من توکل می‌کنم. تو هم هرکاری دلت بخواهد بکن. تا این سطح باور دارد که طرف اصلاً چیزی نیست که اراده‌ای داشته باشد که. اصلاً نیست که بخواهد اراده داشته باشد. اراده مال هست است مال نیست نیست. یک تصویری است در آینه الهی. برای همین آن جعبه سیاه اختیار و این‌ها سر جایش باقی می‌ماند. الان به این بحث نمی‌پردازیم که «الله هو خلقکم و ما تعملون». شما را خدا خلق کرده است. «ما تعملون»، شما را هم خدا خلق می‌کند خب. یعنی هم شما را خلق می‌کند، عملتان را هم خدا خلق می‌کند. لذا اصلاً همه چی این‌ور دارد تصویر دارد نشان داده می‌شود. «فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» همه‌اش تصویر است. حالا این بین (؟ ۱۰: ۲۵) چه تفاوت‌هایی هست؟ اگر حوصله داشتید ما می‌ایستیم این هم از بحث‌های مردافکن کلا دینی است. «إِنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

سوره یونس آیه هفتاد و یک، صفحه دویست و هفتاد و یک. «وَأَنْتَ عَلَیْهِمْ نَبَأٌ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ یُقَوْمِ إِنْ كَانَ کَبُرَ عَلَیْکُمْ مَّقَامِی وَتَذْکِیرِی بِأَیَّتِی اللَّهِ فَعَلِی اللَّهِ تَوَكَّلْتُ» وقتی به قوم خودش گفت: ای قوم من! اگر زورتان می‌آید این جایگاه من، تذکر من به آیات الله خب باشد، رویارویی، روبه‌رو می‌شویم «فَعَلِی اللَّهِ تَوَكَّلْتُ» من توکل می‌کنم. «فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَشُرَکَاءَکُمْ» شما امورتان را با شرکایتان، همه را با همدیگر، هرچی دارید بریزید روی همدیگر. این قدر هم بررسی کنید. «ثُمَّ لَا یَكُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةٌ ثُمَّ أَقْضُوا إِلَیَّ وَلَا تُنْظَرُونَ» هیچ لایه پنهانی برایتان باقی نماند. ببینم چه می‌کنید عمو جون. «ثُمَّ أَقْضُوا إِلَیَّ وَلَا تُنْظَرُونَ» هرکاری می‌خواهی در مورد من بکن. به من هم مهلت نده. ببینم چه کار می‌کنی.

ببین این اقتدار، ریسک‌پذیری نیست. ببین این حد از اقتدار قلدری محسوب نمی‌شود. شما می‌آورید در دستگاه خودت، اسمش را می‌گذاری؟ عجب ریسکی! عجب لاتی! مثلاً لاتیش را دارد پر می‌کند. این لاتی‌اش را پر نمی‌کند. این واقعاً چیزی حساب نمی‌کند. تو را که بخواهد درگیر شود. بالاخره خودش هم چیزی حساب نمی‌کند. می‌گوید: «من و خدا». من گاهی اوقات یادم است آن زمان، شما این کارتون نبود، می‌گفت: من و این گوریل پانزده متری. خب بابا من، این گوریل انگوری می‌گفت: «من و این». یعنی خودش هم چیزی حساب نمی‌کند. شما را هم چیزی حساب نمی‌کند. خوب در حقیقت این مال ریسک‌پذیری نیست. مال گنده‌لانی نیست. مال این است که در حقیقت تو را چیزی حساب نمی‌کند. خودش هم چیزی حساب نمی‌کند.

ببینید این معانی دقیق و رقیق توحیدی آثار دارد. در انفاق اثر دارد. در چیزی، در اموال اثر دارد، در هزار تا چیز اثر دارد و درد، کم‌درد، پادرد و همه چی می‌خورد؛ یعنی شما یعنی این مفاهیم به مفاهیمی که واقعاً آدم کسی قرقره کند، به قول امیرالمؤمنین مزه کند بکند در نماز وقتی می‌خواهد بخواند، این نیست که یک فقری در مقابل یک غنی ایستاده است. یک هیچی در مقابل همه چیز ایستاده است خب. یعنی این‌جوری نیست که او بزرگ است، من کوچک هستم. نخیر، او هست، من نیستم. ببینید حال یکی نیست. در مقابل یکی هست. چی درمی‌آید از آب؟ این را می‌خواهم بگویم که صرف به لفاظی‌هایی نیست که الان می‌خواهیم یاد بگیریم که «مثل نوره» که مثلاً چه‌جوری است الان «مثل نوره»

وجود ظل در گرو وجود نور

پس ببینید این هم بحث وجود ظلی، هم وجود نوری، صور مرآتی، این‌جوری است که چنانچه نور باشد، هست. چنانچه نور نباشد، نه اینکه این هست شما نمی‌بینید، بلکه نیست. اصلاً سایه نیست و همه این‌ها دارد حالا با اراده‌هایی که نه اینکه به چیز پوچی است، سایه یک چیز پوچی که اصلاً نیست. نخیر، هست و این وجودهای ظلی اراده دارند برای خودشان، اراده و اختیار دارند؛ هیچی نیستند یعنی پوچ نیستند، باطل نیستند. به مرزی بین این است که بگویی باطلند هستند. نه هستند، نه باطلند. یک همچین مرزی. حالا کسانی که این صدا را می‌شنوند، صدای ما را، اگر خواستند بحثی شد، اهل بحث فلسفی هستند و عرفانی، به عنوان «حیثیت تقیدی شأنیه، حیثیت تقییدی

نفادیه» این‌ها این دو تا بحث را بروند سر جایش بخوانند و بفهمند این دقیق بحث حیثیت را. ولی دارم دیگر به زبان قرآنی همین را می‌گویم. این‌ها هم خلاصه این مطالب افتاد دستشان، توانستند این حرف‌ها را بزنند.

خب شما نگاه بکنید، صفحه دویست و هفتاد و دو را ببینید و صفحه دویست و پنجاه و یک. دویست و پنجاه و یک. اگر کسی توحید فهمیده باشد، بر دیگران منت نمی‌گذارد و می‌گویند: «من نکن.» می‌دانی که «من» یعنی قطع. اصلاً معنی منت یعنی قطع؛ یعنی به‌جای اینکه طرف از دست خدا بگیرد، از دست تو دارد می‌گیرد. به‌جای اینکه خدانما باشی، خودنمایی؛ یعنی خودت را داری نشان می‌دهی. یعنی رابطه را دارید قطع می‌کنید. او به‌جای اینکه می‌گیرد بگوید: «ای خدا!»، به‌جای می‌گوید: «حاج آقا! خواهش می‌کنیم.» خلاصه خیلی شما چیزی اگر این‌جوری بکنید، کسی‌خودش این کار را بکند؛ یعنی دارد منت می‌گذارد؛ یعنی دارد قطع می‌کند رابطه را به‌عبارتی.

صفحه دویست و پنجاه و یک، آیه پانزده سوره مبارکه رعد را ببینید. «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلُّهُمْ» چه عجیب است؛ یعنی «من فی السموات و الارض» سجده می‌کنند. مدام دارند سجده میکنند «طَوْعًا وَكَرْهًا» چه از روی رغبت و چه از روی بی‌رغبتی، همه عالم دارد به پای خدا می‌افتد «و ظِلُّهُمْ» سایه‌هاشان هم همین‌جوری است؛ یعنی سایه‌ها هم دارند سجده می‌کنند. شما اصلاً سایه را چنین چیزی می‌بینید؟ «يَا لَعْدُوْا وَاَلْأَصَالِ»؛ این‌ها صبح و شب مشغول سجده به درگاه الهی هستند، سایه‌ها. این است که به‌عنوان وجود ظلی افتاده است.

صفحه دویست و هفتاد و دو را نگاه کنید. در صفحه دویست و هفتاد و دو، آیه چهل و هشت سوره مبارکه نحل دارد «أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ»؛ آیا نگاه نمی‌کنند «إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ»؛ به آن چیزی که خدا خلق کرده نگاه نمی‌کنند، ببینند «يَتَّقِيُوا ظِلَّهُ» عَنِ الْيَمِينِ وَالْشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ ذَاخِرُونَ»؛ نگاه نمی‌کنند ببینند این سایه‌ها از چپ و راست دارند برای حضرت حق می‌گردند در حالت سجده. افتاده به خاک این سایه دارد سجده می‌کند و دارد با سجده می‌گردد. اصلاً تصویر، یک تصویر خیلی مثلاً داستانی و فانتزی انگار به نظر می‌آید. سایه افتاده و دارد می‌چرخد خب. دارد این سایه‌ای که می‌چرخد و به عقب برمی‌گردد و می‌چرخد می‌رود و این‌ها. در حالت سجده با مذلت دارد این کار را می‌کند. سایه‌ها مشغول این کارند. این هم یک نکته ای است بعداً در «اللَّهُ نور السموات و الارض» عرض خواهیم کرد.

نکته اصلی کنکوری قضیه این است که خدا چون در همه جا هست، مسئله این است، در همه جا چون خدا هست و به‌عبارتی اصلاً خداست، هر شعوری که خدا دارد، آن موجود دارد؛ یعنی همه موجودات شعور دارند. منتها شعورش همان‌جوری که آن تصویر است را نگاه می‌کنید که آن شعور دارد یا نه. آره، شعور دارد، چون صاحب تصویر شعور دارد به‌عبارتی. لذا موجودات همه شعور دارند. برای همین است که گفتند سنگ مثلاً مسجد را از مسجد بیرون نکنید. «لأنها یسبح» این سنگ داشته تسبیح می‌کرده است. این سنگ با سنگ نانواپی سنگگی با همدیگر فرق دارد. این را ببنداز آنجا.

در قرآن دارد که برخی از سنگ‌ها «من خشیه الله» می‌افتند و «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»؛ برخی از سنگ‌ها از خشیت الهی می‌افتند پایین. برخی از سنگ‌ها بی‌شعور همین‌جوری می‌افتند پایین. آن از خشیت الهی می‌افتد پایین. در روایات ما از این چیزها فراوان است. در آیات و روایات فلان و این‌ها. حضرت علامه طباطبایی در ذیل آن آیه‌ای که جداری که «يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ» در جریان حضرت خضر، «يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ»؛ یعنی دیوار می‌خواست بریزد. ما می‌خواست بریزد را معنی می‌کنیم در شرف ریختن بود. می‌گوید: «نه، یُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ» می‌خواست بریزد» یعنی اراده کرده بود بریزد، منتها اراده این‌ها در نصاب تکلیف شرعی نیست. بله، این یک بحث دیگر است که اراده، مثلاً یک بچه‌ای همین الان بچه دارد میدود اینجا این اراده ندارد؟ اراده دارد ولی نصاب اراده‌اش در حد تکلیف شرعی نیست.

این سنگ‌ها، درها، دیوارها، این‌ها، حیوانات، این‌ها (همین‌طور است). برای همین است که فکر کنم عرض کردم خدمتتان که همه عذاب برزخی را می‌فهمند الا انسانها. در روایات دارد همه عذاب برزخی می‌خواهند الا انسان‌ها. حیوانات می‌فهمند. حیوانات عذاب برزخی را می‌بینند، به دلیل سادگی و بساطت و بلاهتی که دارند. این‌ها چون سطح شعور و سطح بلاهتشان بالاست به‌عبارتی. چون این‌جوری‌اند، کسانی که موجودات پیچیده‌ای نیستند، شبیه به همدیگر درمی‌آیند و حتی در صورتشان معلوم می‌شود که دارند در وجه معلوم می‌شود.

اثر تقرب در چهره

این که دارد در وجه معلوم میشود ذیل آیه و روایاتش را ببینید که «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمَنْتَوَسَّعِينَ»؛ این‌ها برای سمه شناس‌هاست. سمه کسی که سم را می‌شناسد، چیز می‌شناسد نشانه‌شناس است به‌عبارتی. این نشانه‌شناس را دارد. ایی که در آیات قرآن دارد که «سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مَنْ أَثَرُ السُّجُودِ»؛ نه اینکه جای مهر دارد، معنیش این است که اثر سجده در تقرب او به الله در چهره‌اش معلوم است؛ یعنی در چهره علامت تقرب دارد به‌واسطه این چهره.

الان کسانی که تخیلاتشان پایین است، تخیلات که می‌آید پایین، قیافه‌ها شبیه هم (میشود) مثلاً سندروم داوینی‌ها. دیدید چه قدر شبیه هم هستند؟ کلا سندروم داوینی‌ها شبیه همدیگرند. حیوانات را نگاه کنید. اگر به یک گونه خاصی از حیوان نگاه بکنید، مثلاً سگ هاسکی، مثلاً اگر بهش نگاه بکنید، می‌بینید این‌ها کلا شبیه همدیگرند. به صورتشان هم نگاه بکنیم، کاملاً شبیه همدیگرند. ماها به دلیل تخیلات متعددی که می‌کنیم، شباهتمانی از همدیگر به آن قیافه‌های پایه‌مان از بین می‌رود رفته‌رفته. برای همین هم هست که می‌گویند زن و شوهرها شبیه همدیگر می‌شوند. زن و شوهری که همدیگر را دوست دارند. این‌ها در حقیقت به واسطه اینی که هی روح‌هاشان دارد در هم تالو می‌کند، این می‌زند در چهره‌هاشان. چهره‌هاشان شبیه همدیگر می‌شود.

این کلا که به عالمی هست پر از شعور. برای همین است که این‌ها به دلیل بساطت متوجه می‌شوند، همه عذاب‌ها را متوجه می‌شوند، ما متوجه نمی‌شویم. منتها آن شرافتی ندارد. برای یک موجود شرافتی ندارد که این را می‌فهمد. اگر آدمی بتواند به این بساطت برسد؛ یعنی تخیلات کم بکند. حالا «الکلام یجر الکلام شد»، ولی بحث مهم است تخیلاتش را بیاورد، سطح تخیلاتش برود پایین، اینستاگرام‌گردی نکند. این جور می‌کند. کسی که هی در تخیلات متعدد می‌چرخد و از این تخیل به آن تخیل و از این تخیل مثلاً در به ربع مثلاً می‌تواند بیست تا تخیل کند و این‌ها. هی تخیل می‌کند، تخیل می‌کند. اصلاً چهره برزخی عوض می‌شود و حتی کسانی که قیافند، اصطلاحاً قیافه‌شناس‌اند، حتی می‌فهمند چه تصاویری دیده است. یعنی این قدر سریع در چهره‌ها، به خصوص صاف، تأثیر می‌گذارد. این‌ها روی آدم‌های نورانی، به خصوص، خیلی تأثیر می‌گذارد که مثلاً اگر به صحنه بد دیده باشند، یکهو صورتش عوض می‌شود. یعنی چهره‌اش، مدلش عوض می‌شود، از ابروهاش و چشم‌هاش و فلان و تا صورتش قشنگ معلوم است عوض می‌شود دیگر.

این که می‌گویند مؤمن جبهه‌ها نور دارد و فلان و این‌ها، این به خاطر این است که آن سمه و نشانه‌های قریبش درش معلوم است؛ یعنی مقرب است. این معلوم است مقرب است. این زده در چهره‌اش. خوب بعد در چهره می‌زند این چیزها و اگر کسی این تخیلاتش را نتواند کنترل کند، اساساً نماز نمی‌تواند بخواند. خواندن نماز حضور قلب می‌خواهد و به واسطه کسی که اینستاگرام بازی می‌کند و مجازی بازی می‌کند و فلان و اینها، به خصوص قبل نماز، به خصوص قبل از خواب. در این دو تا شرایط خیلی بد است.)

چیزی که بعضی‌ها با گوشی می‌خوانند؛ یعنی آخرین لگدهایی که به خودشان می‌توانند بزنند را تجربه می‌کنند. همان آخر کار و دیگر می‌بینند و می‌گذارند کنار که اگر بخوانند، حتماً نتوانند خواب خوش ببینند و حتماً نتوانند این سیمشان وصل شود؛ یعنی این جور دارند. کسی اگر این جور زندگی کند، حتماً نمی‌تواند نماز بخواند. چون که قبل نماز وقتی این کار را می‌کند، دارد تمرین تشمت می‌کند. مثلاً به نفر می‌خواهد برود مثلاً میدان، به جای اینکه خودش را گرم کند، می‌رود زیر دوش آب یخ. دارد این کار را با خودش می‌کند. لذا این سطح تخیل را پایین آوردن و این کار را کردن، اصلاً امروزه مدیا کارش همین است که هی تخیلات را تشدید کند به عبارتی.

دریافت قلبی

سوالی که نفهمیدم (دقیقه ۴۲) جلسه قبل پرسیده بودم درباره چشم سوم که یک مقداری ربط دارد. همین چیزی که الان گفتیم. «فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» ببینید «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» از تو قطاع برداشته می‌شود تو می‌بینی، نه اینکه از روی شیء قطاع برداشته می‌شود. در آن را می‌بینی «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» این ببینید این که چشم سوم باز می‌شود یا بسته است یا فلان و این‌ها هم این جور نیست. صفر و یکی نیست که مثلاً یا بسته بسته است یا باز می‌شود یا نه. این‌ها شبیه چیزی است که اول مثلاً در روایات ما آمده است. بوی خوش احساس می‌کند. مثلاً شما در روایات هست که شب قدر را چه جور تشخیص بدهیم؟ در روایت گفتند علائم شب قدر است. هوا متعادل می‌شود؛ یعنی بعد آن قدر در ذوق می‌زند که همه می‌فهمند این را. مثلاً شما سحرها را همین جور می‌شود تشخیص داد برای حتی شامه‌های خیلی پایین. مثلاً می‌بینی به بوی خوش یکهوپی دارد رد می‌شود انگار. بعد بوی خوشش هم جهت ندارد. شما نمی‌دانی. مثلاً مثل عطر کسی نیست که عطرها جهت دارد. مثل صوت که جهت دارد، کسی با شما حرف بزند، شما می‌فهمید جهتش کجاست. برمی‌گردید به سمت جهت یا به سمت عطر یا به سمت چیز. چون این‌ها سوار بر موارد مادی می‌شود. آن جهت ندارد؛ یعنی شما نمی‌دانید این بوی خوش از کجا می‌آید. بی‌جهت، از همه جهت طرف صوت می‌شنود، از همه جهت بو می‌شنود. خوب این نکته‌ای که اگر خیلی چیز عجیبی هم نیست، مثلاً شما فکر نکن حالا این حدش مقامات نیست اصلاً. ما به قول معروف «چه شکرهاست که در این شهر که قانع گشتند/ شاهبازان طریقت به مقام مگسی».

آن کسی که طهارت ماکل داشته باشد؛ یعنی حرام نخورد؛ یعنی این‌ها را رعایت کند و طهارت چشم داشته باشد، چشم و گوش داشته باشد؛ یعنی صحنه‌های مزخرف نگاه نکنند، در درجه اول حرام نگاه نکنند، بعد بی‌معنی، فضول‌النظر نداشته باشد. این رفته‌رفته به سری شامه‌ها باز می‌شود. مثلاً گفتند این بوهای منسیه، مسریه را می‌شنود. بوی گل می‌شنود؛ یعنی بوی گل می‌فهمد، به خصوص در نماز. بوی عطر می‌فهمد. نماز، بوی عطر می‌فهمد. بعد این مال چیست؟ مال سطح در حقیقت این است که آن چشم سوم مربوط است به همین نکته است. حالا آن‌ها می‌گویند چشم سوم، ما قبول نداریم. دریافت قلب یعنی اسمش را چشم سوم نمی‌گذاریم. ولی آن چیزی که هست،

دریافت‌های قلبش «فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ». این یک شرح صدری پیدا می‌کند. روی نور دارد راه می‌رود انگار. به چیزایی را می‌بیند. «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»؛ یعنی دارد در فضای نورانی حرکت می‌کند. دچار شبهه نمی‌شود، این آدم دچار شک نمی‌شود. بقیه کورمال کورمال دست می‌مالند این‌ور آن‌ور. این می‌بیند، حرکت می‌کند. کند. دلش هم قرص است «وَرَبَّطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ»

پروژه اقامه، پروژه بعد از نوح نبی

البته این یک بحثی است. حالا دیگر بحث در بحث است این‌ها. ولی یک چیزی هست. به سری تفاوت‌های اوربیتالی ما داریم در این چیزها که یکهو جهش می‌کند. مثلاً اگر پروژه طرف از این بحث‌ها بشود اقامه دین، یکهو جهش می‌کند. مثلاً پروژه‌اش مالک‌اشتر شدن بشود، حاج قاسم شدن بشود، نه حاج قاسمیان شدن. اگر پروژه‌اش آن بشود، یکهو جهش‌های اوربیتالی می‌کند؛ یعنی می‌رود در به جایی که پر از وای‌فای هست، پر از نت‌های ماهواره‌ای است؛ یعنی پر از نت ماهواره است و نت‌های زمینی نیست دیگر. این پروژه‌اش اقامه است چون. برای همین یکهو وصیت‌نامه می‌نویسند این شهدا می‌بینی، اصلاً نگاه می‌کنی؟ می‌بینی این دیگر چیست؟ این قطعاً نخوانده است مباحثی که ما خواندیم. خب ولی این چیزی که این دارد می‌نویسد و دریافت‌هایی که داشته‌است، دریافت‌های پروژه اقامه است. پروژه اقامه مهم‌ترین پروژه دین است که بعد از ابراهیم، پروژه‌ها اقامه است کلا.

فرق اقامه با اقامه این است: شما به خیمه‌ای را می‌روی در خیمه‌فروشی می‌بینی، می‌گویی: «این خیمه». این خیمه هیچ اثری، خیمه ندارد، مگر اینکه بیاوریدش پایین، بازش بکنی، تازه می‌شود سایه‌اش. پراید با بنز کلاس اس در نمایشگاه تقریباً فرقی ندارند، در نمایشگاه، مگر اینکه بیندازی در جاده. اگر بیندازی در جاده، تازه معلوم می‌شود اصلاً این مفاهیم یعنی چه؟ ترمز یعنی چه و این‌ها در نمایشگاه حالا ترمز بگیر اصلاً چه اثری دارد؟ اصلاً تقوا چه اثری دارد غیر از پروژه‌های اقامه؟ اثر تقوا را در پروژه اقامه حرف می‌زنند. اثر این خیمه‌ها و این چیزها (در پروژه اقامه مشخص می‌شود).

برای همین است که بعضی‌ها دنبال نماز خواندن هستند، می‌شوند منافقین، «وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى» و «وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى»، ولی آن‌ها دنبال یقیمون الصلاه هستند. پروژه شان یک چیز دیگر است. پروژه ما شده است شریعت. این اشتباه است. شریعت باید باشد ولی پروژه ما نیست. این پروژه نوح است، پروژه بعد از ابراهیم این نیست. اگر کسی رفت در منطق اقامه و رفت اینکه بیاورد پرچم «اشهد انک قد اقامت الصلاه»، نه اینکه نماز می‌خوانی. نماز را داری می‌آوری بالا. دین را داری در سراسر عالم اقامه می‌کنی. اگر دنبال این پروژه باشی، آن‌وقت اصلاً وعده‌ها وحشتناک است. همه چیر سوپر می‌شود؛ یعنی وعده‌ها عجیب می‌شود. مثلاً شما می‌گویید: آقا این‌ها بلند شدند به فضا اقامه و داد و بیداد کردند ما ۳۰۹ سال خواباندمشان. خیلی عجیب است؛ یعنی تعجب نمی‌کنی یک وعده را در این حد که من کمک می‌کنم، در این حد می‌آیم وسط. در این کارهای دم‌دستی خدا نمی‌آید وسط. من به موقع به این آقا محسن رضایی، ایشان، گفتم: «گفتم که به نظر تان چرا شما ان‌قدر از جنگ (تحمیلی) وعده‌های الهی نقل می‌کنید الان نقل نمی‌کنید؟» گفت: «چرا؟» گفتم: «چون نیست.» گفت: «چرا؟» گفتم: «آنجا پروژه‌تان اقامه بود. اینجا کشورداری است.» کشورداری یک کمی سخت‌تر از شوهرداری است؛ یعنی پروژه کشورداری. خب مگر بقیه می‌خواهند چه کار بکنند؟ در کل دنیا می‌خواهند کشورداری کنند دیگر. مگر می‌خواهند به کار دیگری داری بکنند؟ آخه اقتصاد و گندم و فلان و این چیزها و این‌ها، همین کارها را بکنند دیگر. چه کار قرار است بکنند بقیه؟

اگر پروژه‌تان کشورداری باشد، اصلاً مشمول وعده‌های الهی نیست. اگر پروژه‌تان اقامه دین باشد، «وَقَتِّلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ آلَٰدِئُ لِلَّهِ» باشد، پروژه عوض می‌شود. اصلاً خدا یک خدای دیگر هست. اصلاً خدا یک چیز دیگر است کلا. وعده‌ها یک چیز دیگر است. اثرات چیزها را دیدن یک چیز دیگر است. قرآن اثرش در کلاس قرآن معلوم نمیشود، پشت خاکریز معلوم می‌شود اثر قرآن چیست. این مثل این می‌ماند که ما در نمایشگاه داریم با بنز کلاس اس هی دنده عقب می‌گیریم در محوطه نمایشگاه. این مثل این می‌ماند. فرق دارد طرف خلاصه الان ما «وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ» آن ادعیه، آن موقع ادعیه‌ها چیست؟ «قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ». اینجاها این دعاها خودش را نشان می‌دهد. دعاها قرآن همه‌اش مال مجاهدان پشت خاکریز سا، مال کیف‌الله بازها نیست که. مثلاً آن‌طرف دارند آدم می‌کشند. مسلمان‌ها دارند پروژه‌های آخرالزمانی به پا است، طرف دارد دقت می‌کند، کیف‌الله بازی می‌کند. فکر این است که نماز شبش قضا نشود. یعنی این باید نماز شب طرف قضا نشود در پروژه اقامه، نه در پروژه شریعت. اگر پروژه اقامه نباشد، شریعت این‌ور و آن‌ور را می‌خورد در و دیوار.

من به این طلبه‌های درس خارجمان در قم یک نهیب‌هایی گاهی اوقات می‌زنم. می‌گویم شما را می‌بینم، یاد مسابقات زیبایی اندام علم می‌افتم. مثلاً ران دارد ان‌قدر خوب، به چه درد می‌خورد این قدری؟ فقط به درد مسابقات زیبایی اندام می‌خورند، وگرنه ران این قدر، بازو این قدر، باید روزی چهارتا شانه تخم‌مرغ می‌خورد. خب بترکی. که گفته تو آن‌قدر باید بخوری؟ خب آدم این قدر می‌خورد آخه؟ بعد این بازو این قدری به

درد چیزی نمی‌خورد اصلاً. یعنی به درد عمل کردن نمی‌خورد. برای همین حتماً باید برود فیگور، لخت بشود و فیگور این‌جوری بکند که به همین درد می‌خورد. استدرج علمی یعنی همین.

استدرج علم یعنی اینکه طرف علم، علم، علم، علم... بابا ما مخالف علم و درس خواندن نیستیم، ولی چه خبرت است؟ می‌دانی این‌ها برای اقامه است این قدرت‌ها؟ «قَوِّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي» برای مسابقات زیبایی اندام علم که نمی‌خواهیم بدهیم که. که چه قدر مقاله آی‌اس‌آی داریم یا چه قدر این‌جوری است. چه قدر، چه قدر این‌ها را تحقیق کردیم. چه قدر عالمانه می‌توانیم حرف بزنیم؟ و و و و... و هزار تا چیز. ما متأسفانه پروژه‌هایمان اقامه نیست، چون اقامه نیست. خیلی وقت‌ها این الهامات به شدت می‌آید پایین. به شدت می‌آید پایین. اگر کسی پروژه‌اش اقامه باشد، کوروش هخامنشی هم که باشد، خدا می‌گوید: «قُلْنَا يُدَا الْقَرْيَنَيْنِ». ما داریم بهش الهام می‌کنیم. تو چه کار بکن. به اصحاب کهف می‌گوییم تو برو «فَأَوْذُا إِلَى الْكَهْفِ» بروید در کهف. بروید اینجا. بروید آنجا.

به مادر موسی می‌گوییم، دلش را میگیریم و می‌گوییم: «إِنْ كَادَتْ لَتُتْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَّبَّنَا عَلَي قَلْبِهَا لَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ». حالا ما اگر دلش را نگرفته بودیم، دلش منفجر میشد، می‌رفت لو می‌داد. اینجاها اقامه باشد، خدا یه کار دیگر می‌کند. اصلاً یه خدای دیگر هست. این خدایی که ماها داریم خیلی وقت‌ها خدای سایه است بیشتر. آن خدا، خدا حقیقی است که پروژه اقامه را دارد جلو میبرد. برای همین از حضرت ابراهیم به بعد، پروژه‌ها اقامه است. اگر کسی حافظ شریعت هست، این حافظ شریعت‌ها نمی‌گویم بد است‌ها. این کار زشتی است. مثل این‌هایی می‌ماند که تا سی سالگی زن نمی‌گیرند. همین‌جوری لیلی تللی می‌کنند. فلان واین‌ها. به اینها می‌گویند چه کار می‌کنی؟ زن می‌گرفتی؟ چه کار می‌کردی دیگر؟ یعنی فرض کن که هنوز در خانه بابا است و مثلاً پول از باباست، زن هم نمی‌گیرد. کار هم نمی‌کند. چه کار می‌کند؟ هی می‌رود مسجد، می‌آید. مثلاً یه تیپ این‌جوری است. چه‌جوری آدم خوشش نمی‌آید؟ می‌گوید مناسب نیست برای این سن برای این سن مناسب نیست. این‌جور کاری مال مثلاً همان دوره‌ای است که بالغ شده است تازه.

این‌ها به درد همان موقع‌ها می‌خورد، به درد این نمی‌خورد دیگر. این فرق اقامه است با شریعت. حالا در پایینش هم رفته‌رفته چشم ممکن است باز بشود. باز بشود هم نه اینکه چهره برزخی می‌بیند. مثلاً یکهو بهش الهامات این‌جوری می‌شود که... آقا این کار را می‌کنی؟ نه؟ یه استادی ما داشتیم می‌گفتیم چی بخوریم؟ می‌گفت: بوی بد داد، نخور. معنی داشت حرف‌هایش. بوی بدی داد، نخور. بعضی‌ها چیزهایی که می‌آورند، بوی بد می‌دهد. امیرالمومنین در نهج‌البلاغه هست. یه جایی می‌آیند، طرف یک‌چیزی آورده است، حضرت می‌گوید شبیه استفراغ مار می‌ماند. می‌گویند: هدیه است. حضرت می‌گوید از زاویه دین داری وارد می‌شوی؟ بوی استفراغ مار می‌دهد دیگر. بوی گند می‌دهد یک چیزی.

این در فهم‌های پایین‌تر رفته رفته مثل اینکه یه بچه‌ای چه‌جوری دهن باز، زبان باز... آن‌جوری نیست که یهو مثلاً دیگر زبانش باز می‌شود. نه. یواش یواش لغت‌ها را یاد می‌گیرد. همین‌جور خرد خرد خرد خرد هم طرفی که مواظب طهارت خودش هست، یواش یواش یه چیزایی می‌فهمد. اینجا همان اصطلاح چشم سومش باز می‌شود. مال اینجااست. چاره‌اش هم این است. از تخیلات فاصله بگیرد. آقا شما بنشین یک ساعت و نیم یه فیلم سینمایی نگاه کن، مثل بچه آدم. این به‌مراتب اثر تخریبی کمتری که یک ربع بایستی اینستا بازی، اصلاً معلوم دنبال چیست؟ می‌خواهی یک چیزی بخوری، برو یک بقالی، یک چیزی بخر. این میشود شهروندگردی. دیدی بعضی این‌جوریند؟ یعنی می‌روند در شهروند می‌چرخند ببینند که چه خبر؟ مثلاً کلا فضایشان این‌جوری است که برویم یک چرخ بزنیم در شهروند مثلاً. یک موقعی بخواهد برود می‌گوید حالا یک لیستی بنویسم من این‌ها را می‌خواهم بخرم. می‌رود در همان شلف‌ها و فلان و این‌ها می‌روم می‌خرم، می‌آید بیرون. این فرق دارد با آن مدل. منتها حالا این‌جور سخت‌گیری‌ها را با خانواده یکهو نکنید. بگویید: نه، من دیگر چون آقای قاسمیان در درس تفسیر گفت شهروند نروید، من نمی‌روم دیگر. نه. حواستان به این نکته باشد.

از بحث منحرف شد، از این بحث، ولی خب «نعم الانحراف» گاهی اوقات هست. برخی از سؤالات هست. گفته بودم در سوریه چه اتفاقی افتاد. یک چیز بامزه‌تر بگویم. من یه موقع نشسته بودم در حرم حضرت زینب سلام‌الله‌علیها، یهو یادم افتاد که «قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ» یعنی چه؟ یک سرچ کردم، نگاه کردم، دیدم آهان، این اسب‌هایی که پیشانی سفیدند و دست و پایشان از آرنج و ساعد سفید است، به این‌ها می‌گویند «غُرِّ مُحْجَل» که اعضای وضو هستند این‌ها که دیگر می‌درخشند. امیرالمؤمنین قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ است. نمی‌دانم اصلاً جزو این اینترست‌های تحقیق من اصلاً نیست. یک ربع نگذشته بود، یک نفر آمد گفت حاج آقا! یه سؤال دارم. قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ یعنی چه؟ من هم همچین محکم، مثل اینکه مثلاً ۳۰ سال است این بحث را می‌دانم، یک جوری محکم توضیح دادم. بعد دیدم این رزق این است. این سؤال داشته که خدا به من داده، وگرنه چیزی نبوده است.

بعضی وقت‌ها این‌جوری است. یه عده سؤال‌هایی که دارند در آدم تلقین می‌کنند سؤالات خودشان را. قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ. گفتم دیگر. این اسب‌هایی که این‌جوریند، دست و پایشان و پیشانی‌شان سفید است. پیغمبر گفتند: «امتی الغر المحجلون.» امت من مثل این اسب‌ها

دست و پایشان سفید است. این همه علائم وضوح؛ یعنی نقاط وضوح می‌درخشد. منظور این است این قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ؛ یعنی چی؟ پیغمبر گفتند دیگر به من چه ربطی دارد؟ که موشک دارم؟ اگر دیگر دفاع از فلسطین و این‌ها باشد، فرد تحصیل کرده بیشتری پیدا می‌شود.

یک موقع هست شما دارید کشورداری می‌کنید. خوب الان این ادبیات و ادبیات خیلی خوبی نیست که آقا اگر آنجا جنگ نکنید، اینجا جنگ می‌شود؛ یعنی آنجا، اینجا کرده اند. یک آنجایی داریم، یک اینجا داریم؛ یعنی اگر آنجا را حواسمان جمع نکنیم، اینجا جنگ می‌شود. یعنی خودش را یک دارالاسلام ندیده که آقا اینجا جنگ است الان، نه اینکه آنجا جنگ است. اینجا جنگ است اولاً. بعدش هم تو برای چه داری می‌جنگی؟ مهم است. یک موقع هست داری برای امنیت صرفاً می‌جنگی. نمی‌خواهم بگویم بد است ها. بین حسن و احسن فرق دارد. یک موقع روی این مرزها برایت خیلی مهم است، منتها مرزها مهم است، من حیث مرز. به قول حاج قاسم می‌گفت: ایران حرم است. خب اینجا پرچم دست ایران است. باید آدم به این قضیه توجه کند که مرز ایران از دست نرود من باب حرم. آن موقع یک دارالاسلام داریم که مورد هجوم قرار گرفته است. شما می‌بینید که الان غیر از حضرت آقا، بقیه خیلی (توجهی ندارند). آقا می‌گویند که آقا هرچه در دست و توان کمک بدهید، اما بقیه می‌گویند آقا وجوهات یک مقداری بدهید.

این خیلی فرق دارد که بگویند از وجوهات بدهید یا آقا هرکسی هرچه توان دارد بگذارد. بابا اینجا جنگ است، آنجا جنگ نیست و این‌ها برادران دینی‌اند و همه این چیزها. شما... من باب «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» می‌زنی یک نتیجه‌ای می‌دهد. این خاطرات رزمنده‌ها را ببینید. چه چیزهای عجیبی است اصلاً. می‌گفت تاریک بود. کارمان «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ» بود دیگر. واقعاً تاریک بود. همین‌جوری زدیم. فردا خبر رسید این ری را انگار خدا برداشته برده در مقر ارتش فلان آنجا رزده است آنجا. خدا کارهای عجیب می‌کند در این فرض‌ها (زمانیکه) پروژه شخصی اقامه است، تا اینکه می‌گویند مرزبانی.

اینجا سلمان فارسی نیست. می‌گویند پیغمبر می‌گویند نگویند سلمان فارسی. درست، فارس است. ما افتخار هم می‌کنیم، ولی بگویند سلمان محمدی. بعضی‌ها هنوز واقعاً گیر این‌اند که لبنانی‌ها عربند یا فلان، شیعه‌اند یا سنی و... هنوز در مفاهیم پایه‌ای گیرند که اصلاً فاجعه است. حالا دیگر.

برهان اتی و لَمّی

خلاصه آقا اراده‌های نورها، اراده‌ها، اراده‌ها همه این چیزها، اراده اشیاء، اشیاء اراده دارند. به قول فلاسفه می‌گویند هر جا که وجود هست، همه عساکر وجود هست؛ یعنی همه لشکر هست، اراده هست، اختیار هست، این‌ها هست، منتها این‌ها در نصاب تکلیف نیست. یک سنگی را حضرت (محمد) می‌گویند که این سنگ است «انی لاعرفها» (۱۰:۲۰:۳۰۶)... این «قبل ان ابعث» این قبل از اینکه من مبعوث بشوم، این کلا به من سلام می‌کرد با عنوان «السلام علیک یا رسول‌الله». یعنی می‌فهمید من رسول‌الله هستم. قبلاً (۱۰:۳۰:۰۰). من آن سنگ را می‌شناسم. این‌ها بوده‌اند. این حیوانات می‌آمدند، سؤال‌اتشان را می‌پرسیدند از ائمه، می‌رفتند. شعور وجود دارد در همه امور، در در و دیوار. ما از این چیزهای رفلکسی هست. درش آینه هست، بیرون شیشه هست. دیدید یا نه؟ اتاق رفلکس دارد؟ خیلی بامزه هست. از تو فقط خودتان را می‌بینید. از بیرون همه دارند نگاه می‌کنند. این خیلی چیز عجیبی است. این حس عجیبی است که ببینید در تو شما همه‌اش خودتان دارید نگاه می‌کنید، ولی از بیرون همه دارند نگاه می‌کنند؛ یعنی این است که در و دیوار (شعور دارن). چرا این طرفی می‌کنی موبایل را؟ یعنی آن می‌بیند در و دیوار نمی‌بیند؟ دیوار هم می‌بیند. آن هم می‌بیند. همه جا می‌بیند. چرا این‌جوری، این‌جوری قایم می‌کنی؟ خب از چه قایم می‌کنی؟ از کی داری قایم می‌کنی؟ بگذار این سایه این مدلی خیلی بحث مهمی است.

یکی دو تا نکته دیگر هم بگویم. من اینجا به برنامه برای جمع‌آوری کمک باید بروم آنجا الان. به بحث هست. صفحه سیصد و شصت و چهار. بیایید به این بحث من عرض کنم خدمتتان. بعداً باید برویم روی مفردات.

صفحه سیصد و شصت و چهار سوره مبارکه فرقان است. یک موقعی هست که شما چشمتان آن‌سوی می‌بیند. از آن بالا می‌آید پایین، پایین می‌روید بالا. هر دوتاش هست. هر دوتاش هم درست است. اصطلاح فلسفی‌اش می‌گویند: «بعضی وقت‌ها اتی می‌روید. بعضی وقت‌ها لَمّی می‌روید.» معنی چیست؟ معنی ساده‌اش یعنی شما از اثر پی به مؤثر می‌برید. یعنی از پایین می‌روید بالا. خوب این پایین را می‌بینید، می‌روی بالا، می‌فهمید در بالا چه خبر است. علتش مثلاً چیست اصلاً به این‌جور براهین می‌گویند «اتی». خب به جور براهینی هست، «لَمّی». از آن بالا می‌آید پایین؛ یعنی اول شما علت را می‌بینید. مثل اینکه آتش را می‌بینید، می‌فهمید این دود می‌کند. این دود دارد. به این‌ها می‌گویند «لَمّی». نه اینکه دود را دیدی، بعد فکر کردی آتش است، نه. آتش را می‌بینی، می‌گویی این غذا زیرش (روشن است) این غذا می‌پزد. برعکس می‌آید.

در نوع دیدهایی که در قرآن ترسیم شده، هر دوتا ترسیم شده است. چرا می‌گویم؟ به‌خاطر اینکه در آن «الله نور» مهم است. آیه ۴۵ نگاه بکنید راجع به همین ظل ببینید چه می‌گوید که من نزدیک بودم به این فضا. نور هم یک مقدار نزدیک است «أَلَمْ تَرَ» خوب دقت

کن. نمی گوید: «أَلَمْ تَرَ ظِلَّ». می گوید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ؟»؛ می گوید: «نگاه نمی کنی به پروردگار که ظل گسترده است؟» یعنی داری پروردگار را نگاه می کنی. آن منبع نور را نگاه می کنی. در نگاهت به منبع نور، آن موقع می فهمی که ظل گسترده است. نه «أَلَمْ تَرَ ظِلَّ». «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ ذَلِيلًا»؛ نه برعکس این دلیل و راهنمایی به سمت او باشد. او دلیل راهنمایی به سمت این است. واقعیت مطلب این است؛ یعنی اوست که این را ساخته است؛ یعنی آن منبع نور و این هاست که این سایه را ساخته، نه اینکه سایه او را ساخته است.

شما در برهان خیلی وقت ها ممکن است اتی عمل کنید و بگویید که من سایه را می بینم، پس یک منبع نوری هست. یک موقع می گوید من منبع نور را می بینم، پس حتماً سایه هست. این نوع از برهان ها تومنی دوزار فرق دارد کلاً؛ یعنی کلاً به چیز دیگر هست. یعنی شما اصلاً کی را دارید این وسط نگاه می کنید؟ او را دارید نگاه می کنید؟ این برهان اتی تازه شما را باید خرد خرد بیاورد بالا تا او را نگاه کنید. شما از اول او را نگاه می کنید. خب بعداً تازه دارید مخلوقات و موجودات و این ها را دارید نگاه می کنید. برای همین هست که اگر نگاه کنید این آیات پایانی سوره مبارکه فصلت، صفحه ۴۸۲ من عذرخواهی می کنم از اینکه یک خورده بحث سخت است، ولی اجازه بدهید بحث همین جوری فاخر طرح بشود. نتایجش و حسش متفاوت است.

آیات پایانی سوره مبارکه فصلت این جوری است. پنجاه و سه، پنجاه و چهار نگاه بکنید. «سُئِرْهُمْ» علامه اینجا بال بال می زند. علامه طباطبایی این آیه را که دید، کلی سر ذوق آمده است انگار. «سُئِرْهُمْ ءَاتَيْنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛ این یک چیزی است که ما آیات آفاقی و انفسی را به شما نشان می دهیم تا بفهمید خدا حق است. تمام. حالا «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ آیا این کفایت نمی کند که... بعد توضیح می دهد که «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»، یعنی «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مَشْهُودٌ». خب مثل اینکه شما تا می خواهی ببینی آن تصویر در آینه را، خود آن شخص را می بینی. می گوید این کفایت نمی کند که خود خدا مشهود باشد. این را نگاه کنید؛ یعنی شما خدا را ببین.

می گفت مادر را ببین، دختر را بگیر شما او را ببین. بعد این پایین هاش. یک موقع از این پایین داری حرکت می کنی. بعد می گوید: «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ* أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ» اینجا جایی است که شک می کنند در لقاء؛ یعنی آنجا لقاء الله اتفاق بیفتد، وقتی که لقاء الله اتفاق افتاد، همه مادون را می بینند. در خودش می بیند. می شود از آن برهان ها و برهان های لمی. حضوری. اینکه دیگر بیشتر از این نمی توانم بروم جلو و در این بحث. این است که در حقیقت شما چه جوری خودتان را می بینید و همه چی را می بینید. همه چی در خودتان را می بینید دیگر خودتان را با خودتان (؟ ۱:۱۰۰). اگر کسی به لقاء برسد، از آنجا همه چیز را می بیند. یعنی از بالا همه چیز را می بیند. همه چیز را کجا می بیند. در خودتان می بینید به دلیل لقاء. خب آن جوری دیگر، نه؟ شما الان چه جوری خودتان را می بینید؟ خودتان را نمی بینید؟ یعنی خودتان را در آینه، خودتان را در وجود خودتان، حوادث و صحنه ها و همه چیزهای خودتان را که می بینید، می بینید چه جوری می بینید؟ یعنی چون مشرف بهش می بینید، محیط بهش هستید، می بینید، نه اینکه صحنه بیرونی، مثل تلویزیون نگاه می کنید، این جوری نگاه می کنید.

این دعوت به یک چیزی است که برو خدا را ببین، اشیاء را آن موقع می بینی. برای همین است که دعوت شده که شما برو ملکوت سماوات و الارض را ببین. «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ». یعنی شما ملک را نبین، از ملک می شود پی برد به خبری در ملکوت است، ولی برو ملکوت را ببین. ملکوت را ببینی، آن پایین را می بینی؛ یعنی آنجا را ببین، این پایین هم دیده می شود. مثل اینکه علت به چیزی را می بینید. خب این علتش را ببینید، همه را می بینید. این یک نوعی است که باز دوباره در بحث نور می تواند مطرح بشود.

تخلخل در پروردگار

یکی از بهترین مثال هاش در نور است که حالا عرض خواهیم کرد. فعلاً این مفاهیم پایه را داشته باشید. پس ما هم از پایین به بالا داریم، هم از بالا به پایین داریم که آن بالا و پایینش دیگر پدرجد این برهان های اتی است؛ یعنی طرف خدا را می بیند. خدا را می بیند، چون خدا را می بیند و لقاء پیدا می کند با خدا، حالا به اصطلاح تخلخل پیدا می کند و می رود درهم می شود با خدا. می رود این جوری می شود. چون می رود درهم می شود، دیگر می بیند هرچه خدا می بیند، این هم می بیند. این برای همین است که در احادیث به نام قرب نوافل و قرب فرائض آمده است در احادیث ما گفتند: بنده به جایی می رسد که «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ». او می بیند، با چشم من می بیند. او گوش می کند، با گوش من گوش می کند؛ یعنی در تمام چیزها رفتیم در همدیگر. بعد بدتر از آن حالتی است که من می بینم، با چشم او می بینم. می شود علی یدالله، اذن الله، عین الله و... یعنی انسان کامل باعث می شود خدا ببیند. بهش می گویند قرب فرائض. من این ها را نمی خواهم همه را یاد بگیرد واقعاً. ولی می خواهم باشد، بدانید که بحث های خیلی عمیق این جوری دارد که با وجود حق می شود متحد شد. بله ذات را بگذارید کنار. ذات نه، مادون ذات هرچه که باشد، آره می شود باهاش متحد شد.

این «اللَّهُ نور السموات» ذات را گذاشته کنار. پایینش را دارد توضیح می‌دهد. چون با ذات خدا کسی اصلاً نمی‌فهمد چه هست. ذات خدا به تعبیر حضرت امام در این کتاب مصباح‌الهدایه دارد. ایشان می‌گویند که ذات خدا معبود احدی نیست، معروف احدی هم نیست. اصلاً کسی نمی‌تواند بفهمد ذات خدا چه هست اصلاً و معروف احدی نیست. معبود احدی هم نیست. ولی از آنجا به دنده بیاید پایین‌تر، به پله بیاید پایین‌تر، با آن مراحل می‌شود متحد شد. اگر با این مراحل متحد بشویم، متحد که بشود، همان‌جا هرچه خدا می‌بیند آن پایین هم می‌بیند، چون که در وجود خودش است که این‌جوری می‌شود. این هم از آن چیزهای خیلی خفن قرب نوافل و غرب فرائض بهش می‌گویند. در روایات ما به نام قرب نوافل و قرب فرائض. این مال کسی است که بعدش نگوید لقاء اصل بابا این حرف‌ها چیست؟

شما الان همین آیه پایین سوره کهف که می‌گویند برای نماز شب بخوانید، می‌خواهید بلند شوید و فلان و این‌ها، شب بلند شوید، ان قدر عبارت لقاء ما داریم. یک‌اش هم این است که چه؟ «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»؛ کسی که دنبال لقاء است. لقاء فرق دارد موضوعش. لقاء هم این‌جوری صورت نمی‌گیرد. لقاء به شیوه اتحاد صورت می‌گیرد. با همه مراحل رفته‌رفته متحد می‌شود. لقاء پروردگار یک چیزی است که از ما خواسته‌اند که این اتفاق بیفتد. «فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ» کسی که دنبال لقاء می‌گردد، فلان کار را بکند، دچار لقاء می‌شود. حالا بهش می‌گویند حالت فنا و فلان هم می‌گویند. در یک مرحله هم می‌گویند بهلولی مشرب می‌شود. اولش هم این‌جوری می‌شود؛ یعنی دیوانه می‌شود به عبارتی. یعنی چون که حالت متحد می‌شود، نمی‌فهمد.

یک نفر بود می‌گفت من به همچین حالتی داشتم. بهت بهلولی داشتم؛ یعنی نمی‌فهمیدم اصلاً کی و چی و چی؟ اصلاً من متوجه نمی‌شدم هیچی. بعداً که درآمده، پرسیده که مثلاً من نمازم را خواندم؟ گفتند آره ما هم پشت سرش نماز می‌خوانیم و این‌ها، ولی طرف گیج‌ومنگ مطلق شده بود. اصلاً نمی‌فهمید کیست، چیست. به این‌ها می‌گویند بهالیل اصطلاحاً یا بهلولی‌ها. بهلولی‌ها این‌جوری می‌شوند. اگر زیاد این حالت درشان اتفاق بیفتد، به حالت حیرت و هیمن بهشان دست می‌دهد. این حالت‌های حیرت هم در شعر حافظ هست. به غزلی دارد که اصلاً مربوط به حیرت... نگاه کنید این غزل را، فوق‌العاده حافظ است. چون الفاظش خیلی ساده و سخیفی به نظر می‌آید، بعضی از حافظ‌شناس‌ها فکر کردند که این جزو کارهای جوانی ایشان است، در صورتی که جزو کارهای پختگی ایشان است. غزل صد و هفتاد و سه. من همین‌جوری هم به شما را گفتم که احساس کنید خیلی باسودم. غزل صد و هفتاد و سه، مرد حیرت اصلاً. بعد این حالت گیجی و منگی ممکن است در یک اوقاتی برای شخصی که این حالت را دارد، اتفاق بیفتد. گیج‌ومنگ می‌شوی. نه بخوری، نه غزل... به جهت عبارت. چون عبارتش خیلی ساده است، غزل گفتند. یک سری گفتند این غزل‌ها مثلاً غزل خیلی فاخری نیست، ولی... می‌گویند که غزل صد و هفتاد و دو.

عشقی تو نهالی حیرت آمد

وصلی تو کمال حیرت آمد

بس غرقه حالی وصل کاخر

هم بر سرِ حال حیرت آمد

یک دل بنما که در ره او

بر چهره نه خالی حیرت آمد

نه وصل پمائد و نه واصل

آن جا که خیالی حیرت آمد

اصلاً وصل و واصل و من و او و اصلاً کی به کی است؟ اصلاً این جور می شود. دارد این حالت... حالا به قسمت دیگر هم دارد.

سر تا قدم وجود حافظ

در عشق، نهالی حیرت آمد

چون این عبارت، می بینید خیلی عبارت فاخری نیست، فکر می کنند که غزل فاخری نیست. من یک آیه دیگر هم بخوانم.

تفاوت شمس با قمر در آیات قرآن

آیه دیگر راجع به خود بحث نور است. ببینید ما یک فرقی وجود دارد در آیات قرآن بین قمر و شمس. بین قمر و شمس این فرق وجود دارد. شما نگاه بکنید صفحه ۲۰۸ را بیاورید و صفحه ۵۷۱. این دیگر آخرین آیه ما باشد. قرآن کتاب عجیبی است.

تمام نشدنی است. خب ما کتاب زیاد می خوانیم. اهل کتاب، مرجع، اهل کتاب، اهل کتاب زیاد می خوانیم، ولی هیچ کتابی ان قدر لایه ندارد که هی لایه های متعدد و متعدد به همدیگر لینک می شود، سینک می شود از معنای جدیدی در می آید. این اصلاً چیز عجیبی است. قرآن کتاب خوبی است. من راضی هستم. صفحه دویست و هشت. نگاه کنید بین شمس و قمر این تفاوت را می گذارد. «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا». آن که مال شمس است، ضیاء است، قمر چون بازتاب می کند، اسم آن نور است. ما الان بحثمان در نور است. بحث قمر است و بحث شمس نمی کنیم. آن شمس اصلاً دیدنی نیست. خب ما راجع به ماه می خواهیم صحبت کنیم، نه راجع به خورشید. خورشید اصلاً ندیدنی است. کسی هم اصلاً دنبالش نباید برود. او خورشید است. بقیه بازتاب می دهند عملاً. این همان چیزی است که من عرض کردم در مثال.

صفحه پانصد و هفتاد و یک را ببینید. آیه شانزده... نه. دارد. «وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا»؛ یعنی خدا قرار داده در ماه نور قرار داده؛ یعنی از قمر نور ساطع می شود. «وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا»؛ آن منبع نور آن شمس است. خدا شمس را این جور قرار داده. قمر و «فِيهِنَّ نُورًا»؛ یعنی درش نورانی است و نور دارد. بازتاب آن قسمت است. حالا این ها را یک خورده این آیات را با همدیگر بالا و پایین کنید. خودتان انس بگیرید، قرآن زیاد بخوانید. مثلاً حداقل پنج جزء روزی بخوانید. پنج جزء، نیم ساعت می شود حدوداً. پنج جزء نه پنج صفحه. مثلاً شما چه جوری قرآن را می خوانید؟ نه با صوت، نه. شما مثلاً به کتابی را می خوانید، با صوت می خوانید؟ نمی خوانید دیگر. حتی تلفظش را هم نمی کنید که همین جور وقتی نگاه می کنید اگر بگویید خواندم، کسی نمی گوید دروغ می گویی. ببینید آیات را باید مسلط باشید؛ یعنی به سوره را این کار را بکنید. مثلاً سوره آل عمران بردارید، همه آیاتش را بخوانید و بر معنیش مسلط بشوید.

خب بعد که این کار را کردید، بعد آل عمران را شروع کنید بخوانید. مثلاً ۵ دقیقه کل آل عمران بیشتر طول نمی کشد. چه کار می کنید؟ همین جور؟ مثلاً این سوره آل عمران با توجه به اینکه بلد هستید دیگر. خب ببینید. من الان همه را دارم می خوانم. آره. نه؟ خب معلوم است دارم کتاب را می خوانم دیگر. بله. نه؟ اگر کتاب را یک دور، شما به کتابی را خوانده باشید، صفحه را بشناسید، بعد به صفحه ای است که شما پانصد بار تا حالا خوانده اید. این صفحه را وقتی نگاه می کنید، می خوانید. بله. دیگر، ولی مثلاً این جور بخوانید. این به مدل قرآن خواندن است.

به مدل قرآن خواندن هم این است که دو سه آیه را شب، نصف شب، «افزعوا قلوبكم القاسیه» (؟ ۱:۲۳:۳۵) بکوب در قلبت قسیت. آن دیگر (؟ ۱:۲۳:۴۵) است. خب یعنی آیه را بکوب، نخوان. آن حالت خواندن این تأثیر دارد ها. واقعاً تأثیر دارد در انس تأثیر دارد. در حقیقت الهامات علمی تأثیر دارد. روزی سه، چهار، پنج جزئی بخوانید این جور. بعد این باعث می شود که انس با قرآن زیاد می شود. حالا هر آیه ای که کوبیدنی است. یکهو یک آیه فقهی برنذارید ببینید هی می کوبید، شل می شود، می افتد. نه، نه. به چیز دیگر به آیه مربوط به برزخ و قیامت و مثلاً بهشت و این چیزها. آیات این جور را بردارید باهاش انس بگیرید.

اصلاً یک ترددی خواندنش. (میشود) خواندن قرآن به شیوه ترددی. وقتی شما دارید می خوانید، یک آیه را ان قدر می خوانید، «وَأَنَّ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ یعنی هی ان قدر می خوانید می خوانید که نمی فهمید که شما دارید می خوانید یا او دارد می خواند. این همان است که شما دیدید بعضی ها می گویند این کیهان کلهر معلوم نیست این دارد کمانچه می زند یا کمانچه دارد کیهان کلهر می زند. دیدید چه جوری کمانچه می زند؟ به جوری کمانچه می زند که اصلاً نمی فهمی کی دارد کی را می زند. خب یعنی در یک حالت هایی روحانی خاصی وجود دارد که معلوم نمی شود و معلوم نمی کند.

این هم در روایات هست. گفتند معلوم نمی‌شود دیگر که من دارم می‌خوانم یا می‌خوانند من می‌شنوم؛ یعنی این جوری. آن دیگر حالت ترددی خواندن آیات قرآن است. این تردد یعنی رفت و برگشت. این حالت بخوانید، به روزی پنج جزء تا اشکال ندارد. خیلی هم راحت است. نیم ساعت طول می‌کشد، اما اگر به معنی مسلط باشید نباشید که نه. خیلی هم کلی حال می‌دهد؛ یعنی می‌خواهی ما قرآن بخوانیم؟ چه جوری می‌خوانیم؟ همین جوری می‌خوانیم. تلفظ که نمی‌کنیم که حال داشته باشیم تلفظ بکنیم.